

عشق و واروژان و حالا شناسنامه‌ی اسفندیار منفردزاده اتفاقی است در راستای بر آورده شدن حرف آن دوست پژوهشگرمان. نور تاباندن بر زندگی هنری اسفندیار منفردزاده، زدودن گردوغبار از گوشه‌ای از قامت هنر نوی ایران زمین است. بیش باد! این گفت‌وگو را با دوستم مانی رضایی در یک عصر گرم تیرماه با عصاران انجام داده‌ایم.

■ سینا خزیمه: فکر و ایده‌ی کتاب

شناسنامه‌ی اسفندیار منفردزاده از کجا آمد؟ این دست‌کارها، یا بهتر بگویم این دست‌کوشش‌ها، از جنس ایده‌و فکر ناگهانی نیست که بتوان سرآغازی برای آن پیدا کرد. به واسطه‌ی علاقه‌ای که به منفردزاده داشته‌ام، همیشه دنبال این بوده‌ام که کارنامه و زندگی‌اش را بیشتر، دقیق‌تر و چه بسا عمیق‌تر بشناسم و درک کنم. این دست‌پیکیری‌ها هم معمولاً از کنج‌کاوی در پیشینه و جزئیات کارنامه‌ی هنری آغاز می‌شود و رفته‌رفته با گسترش علاقه به کارها، به جزئیات زندگی و ارزیابی ایده‌ها و عقاید، و در نهایت، به تلاش برای درک آن چیزی می‌رسد که من به آن «فردیت هنرمند» می‌گویم. البته علاقه به جهان آفرینشگران ترانه و موسیقی، محدود و منحصر به منفردزاده نبوده، اما در ذهن من او سرآمد همه‌ی آنان بوده است. در این انتخاب‌ها به موازات این علاقه‌مندی، خوددغدغه‌ی پیگیری و آکاوی تاریخ موسیقی و ترانه هم مؤثر بوده. طبیعی است که بالاخره در نقطه‌ای، آن علاقه‌ی مداوم به این دغدغه پیوند بخورد. همان پیوندی که از نوشتن مقاله و مطلب و چند کوشش در شبکه‌های اجتماعی آغاز شد و بعد از مدتی به تألیف کتاب‌های باران عشق و واروژان منجر شد.

■ مانی رضایی: بین کتاب باران عشق، درباره‌ی ناصر چشم‌آذر، و کتاب واروژان و همین شناسنامه‌ی اسفندیار منفردزاده، بسته به علاقه‌ی خودت، کدام یک برایت اولویت بود و دوست داشتی آن یکی اول از همه به سرانجام برسد؟ این دست‌کوشش‌های فردی که از هیچ پشتوانه و حمایت و اتاق فکر و کار گروهی برخوردار نیستند و تنها از علاقه و عشق و زدن از اوقات استراحت بعد از ده ساعت کار روزانه، نیرو می‌گیرند، به مرحله اولویت‌بندی و برنامه‌ی زمان‌بندی نمی‌رسند. بیش‌تر این چنین است که چشم باز می‌کنی و می‌بینی سه سال از زندگی‌ات را گذاشته‌ای برای تدوین همه‌ی آن چیزهایی که درباره‌ی یک هنرمند می‌دانی و یافته‌ای! هیچ‌گاه هم دلیل منطقی و مشخصی برای این کار پیدا نمی‌کنی؛ برای درآمد؟ برای عنوان؟ برای جایگاه؟ واقعاً چه چیزی جز علاقه و کوشش درونی می‌تواند این قبیل کارها را پیش ببرد. به عنوان یک نمونه تا آخرین لحظه هم معلوم نبود که بشود کتابی درباره‌ی منفردزاده در ایران منتشر کرد. وقتی این مسأله‌ی ساده و اولیه این چنین نامعلوم است، چه جای اولویت‌بندی؟ اما همان‌طور که در مقدمه‌ی خود این کتاب هم گفته‌ام در تمام این سال‌ها که در ارتباط

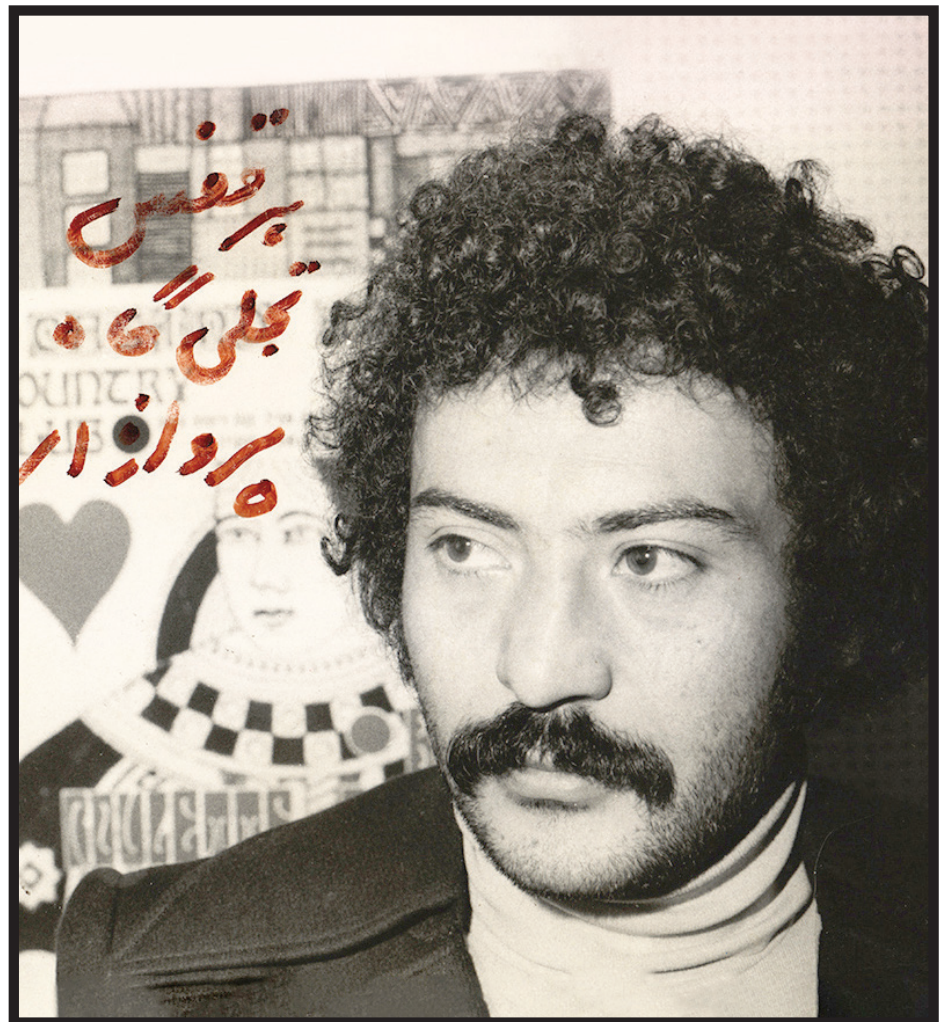
در جست‌وجوی هویت گمشده

گفت‌وگو با حسین عصاران
نویسنده‌ی کتاب «شناسنامه‌ی اسفندیار منفردزاده»

یعنی تأخیر انداختن در لذت، به قصد فزونی‌اش، یعنی تعلیق در لذت و هیجان خواندن کتابی خواندنی. آخر نیز خواندن کتاب تمام شد و عصاران به توقع من پاسخ در خوری داد. دوست پژوهشگرم دکتر سعید نوری می‌گوید: «تاریخ هنر معاصر هنوز نوشته نشده است، ما باید بنویسیم.» گمانم درست می‌گوید، یا هنوز نوشته نشده یا اگر پاره‌های نوشته شده، در بسیاری اوقات سوگیرانه و غلط نوشته شده و دیگران نیز بناهاشان را بر ویرانه‌ی همان اغلاط ساخته‌اند. در حوزه‌ی موسیقی، سلوک فرهنگی حسین عصاران در سه کتاب باران

سینا خزیمه
پژوهشگر ادبی

در تمام این دو سه سال گذشته، می‌دانستم که حسین عصاران دارد کاری پژوهشی بر کارنامه‌ی هنری اسفندیار منفردزاده انجام می‌دهد. ذهن منسجم حسین و پیوندی که نام منفردزاده با نام مسعود کیمیایی دارد، هیجان‌مرا برای خواندن کتابش، پروازهای دوردست‌تری می‌داد. بالاخره کتاب چاپ شد و نشستی هم در شهر خودمان، مشهد، برایش ترتیب دادیم. از شبی که کتاب شناسنامه‌ی اسفندیار منفردزاده روی میز کارم قرار گرفت با خود لج کردم که دیرتر بخوانمش،





✕ شناسنامه‌ی اسفندیار منفردزاده (دفتر نخست): از آغاز تا قیصر/ حسین عصاران / نشر نگاه / چاپ اول ۱۴۰۱ / ۳۳۰ صفحه / ۱۵ هزار تومان

پژوهش ات توضیح بدهی؛ آیا این روش پژوهش یک روش آکادمیک و دانشگاهی است یا فقط از ذهن منسجم یک پژوهشگر کتاب‌خوانده می‌آید؟ شیوه‌ی کار من، بیش از هر چیز دوری از آن رویکردهایی بوده که در مطالعه‌ی برخی از پژوهش‌ها به آن‌ها انتقاد داشته‌ام. به عنوان یک نمونه اکتفا کردن به «تاریخ شفاهی» و ماندن در بستر پر سوء تفاهم آن، بدون کم‌ترین کوششی برای صحت‌سنجی یا دست‌کم مقابله‌ی آن با مستندات و دیگر روایات. فرمی که از درون این کتاب‌ها بیرون آمده، مدام دنبال «مقابله» است تا از رویارویی و سنتز همه‌ی دستمایه‌های شفاهی و مکتوب، تا حد توانایی و امکان، تاریخ را احضار کرده باشد. نتیجه‌ی کار هم بی‌شک قابل نقد است. کار پژوهش با دسترسی به بایگانی‌های نگاتیو یا فایل «پی‌دی‌اف» مجلات قدیمی یا میزبانی یک گفت‌وگو در «کلاب هاوس» و «لایو اینستاگرامی» به سامان نمی‌رسد.

خزیمه: در مورد مقدمه‌ی آقای کیمیایی، به یاد دارم که یک روز که با هم بودیم آقای کیمیایی با تو تماس گرفتند و قسمتی از نوشته‌شان را خواندند. می‌دانم که برای خیلی‌ها سیاق فارسی نویسی کیمیایی غریب است، اما می‌بینم که از این مقدمه خیلی تعریف شده است.

این بزرگ‌ترین هدیه‌ای بود که آقای کیمیایی می‌توانستند به من لطف کنند که از این بابت از ایشان بسیار سپاسگزارم. به گمان خودم جایگاه درست برای نام آقای کیمیایی در این کتاب همین «مقدمه» بود. به دو دلیل، نخست این که از پیش معلوم بود که وقتی بناسات آقای کیمیایی در مورد منفردزاده صحبت کند، به واسطه‌ی آن امتیاز رفیق‌بازی بی‌نظیری که ایشان از آن بهره‌مند است، گفته‌هایش نه از جنس تحلیل

شکل گرفته باشد که تمرکز را روی ترانه و به ویژه «ترانه‌ی نوین» گذاشته‌ام؛ اما به عنوان یک نمونه نقض، بخش‌های زیادی از هر سه کتاب به «موسیقی فیلم» و واکاوی دوران پیش از شناخته شدن هر کدام از این هنرمندان پرداخته است. همچنان که همین دفتر نخست شناسنامه‌ی اسفندیار منفردزاده، به طور کامل به شناخت دوران پیش از معروفیت او معطوف شده؛ یعنی دوران تلاش و کوشش و پشتکار او برای فرصت‌یابی، اما درباره‌ی این گفته‌ی شما که کوشش‌های من پیگیر هویتی گمشده است، بله، بی‌شک! طی این سال‌ها، شناخت و شناساندن این عرصه به کار دوم من بدل شده است. عرصه‌ای که پیوسته مورد توجه عموم ملت بوده، اما تاریخ مدون و مشخص و قابل اتکایی درباره‌ی جزئیات و خاستگاه‌ها و کیفیت وابستگی‌هایش به فرهنگ عمومی وجود ندارد. بعید می‌دانم یک زمینه‌ی هنری تا این حد برد اجتماعی داشته باشد، اما در عین حال تا این حد هم ناشناخته‌مانده باشد. بی‌هیچ تردیدی همه‌ی این ارتکاب‌های من، باید قبل‌تر از این‌ها، در قالب پروژه‌های دانشگاهی تعریف و به سرانجام می‌رسید. هر سال صدها نفر از رشته‌های مختلف موسیقی دانشگاه‌های مختلف فارغ‌التحصیل می‌شوند. تعجب‌آور نیست که تا به حال حتا یک نفر از این‌ها به کنج کاوی در زندگی و روزان با دیگر آفرینشگران ترانه‌ی مافکر نگرداند؟ یک قدم جلوتر برویم؛ چند درصداستاید رشته‌های موسیقی ما می‌توانند با رعایت استانداردهای آکادمیکی که خودشان آن را تدبیر می‌کنند، یک مقاله‌ی دو صفحه‌ای درباره‌ی تحولات ترانه‌ی فارسی بنویسند. یا چند نفر از آهنگسازان و نوازندگان ترانه‌ی ما توانایی معرفی ده سرفصل مهم‌را از تحولات ترانه در همین قرن اخیر دارند؟ کدام کلام‌پرداز چهل سال اخیر در گذشته‌ی ترانه دقیق شده است؟ این همه ارگان فرهنگی دارای ردیف بوده‌چ، چه کوششی در این باره داشته‌اند؟ بی‌اغراق اگر این عرصه تا این حد، کار بر زمین مانده‌ی مهم و اساسی نداشت، نه تنها لازم نبود، که چه بسا شایسته هم نبود تا من مرتکب این کارها شوم. در یک بستر فرهنگی مناسب، من و امثال من باید مخاطب و مصرف‌کننده‌ی پژوهش‌های عنوان‌داران و حقوق‌بگیران این کار باشیم. از این روی بله! یک هویت گمشده، یا بهتر بگویم یک تاریخ ترانه‌ی بی‌توجه مانده‌ی پر از گرد و خاک پیش روی ماست که خوشبختانه با همین دست کوشش‌های فردی غیردولتی غیردانشگاهی، توسط علاقه‌مندان روز به روز جلوه‌گرتر می‌شود. با این نگاه هر سه‌ی این کتاب‌ها در وهله‌ی نخست، پاسخ به آن نیازی است که در تمام این سال‌ها درون خود احساس کرده‌ام. نتیجه‌ی کنجکاوی‌های خودم است که به نحوی دیگران را هم در نتیجه‌ی آن با خود شریک کرده‌ام.

خزیمه: از آنجایی که می‌دانم زمانی قصد داشتی پژوهش هنر بخوانی، می‌خواهم در مورد همین کتاب اسفندیار منفردزاده درباره‌ی روش شکل گرفته باشی.

نزدیک با منفردزاده بوده‌ام، مدام صحبت این بود که دیگری دارند روی زندگی ایشان کار می‌کنند. من هم که بلافاصله بعد از کتاب پاران عشق، سراغ کتاب و روزان رفته بودم. ایده‌ام این بود که بعد از انتشار یکی از این کتاب‌ها درباره‌ی منفردزاده، با بهره‌گیری از آن، خودم یک کتاب دیگر را به سلیقه‌ی خودم آغاز کنم و از همه‌ی دستمایه‌هایی که گردآوری کرده‌ام — از مطالب مطبوعات گرفته تا مجموعه گفت‌وگوهایی که با ایشان داشته‌ام — کتابی را مطابق تحلیل‌ها و نظریات خودم به سرانجام برسانم. اما خوشبختانه کار به آنجا نرسید و به واسطه‌ی کیفیت کارهای قبلی‌ام، خود آقای منفردزاده و دوستان لطف کردند و همه‌ی کار را به من سپردند؛ که شرح چگونگی انجامش را در مقدمه‌ی کتاب شرح داده‌ام.

خزیمه: در جلد کتاب عنوان این آمده «به کوشش حسین عصاران» و بعد اضافه شده: «با بهره‌گیری از گفت‌وگوهای منفردزاده با ناصر زراعتی، هانی ظهیری و حسین عصاران». سهم ظهیری و زراعتی در این کتاب چه بوده است؟

سهم این دو بزرگوار در همان گفت‌وگوهایی است که خودشان با ایده‌ی شکل‌دهی مجموعه‌ای در شناخت منفردزاده، جداگانه و در زمان‌های متفاوت از هم، با ایشان داشته‌اند. آقای ناصر زراعتی یک گفتگوی بلند تصویری با او انجام داده بود. ایشان با ماهر و اعتمادی که داشتند این مجموعه را حدود ده سال پیش به من سپردند تا روزی از آن استفاده کنم. هانی ظهیری هم گفت‌وگوهای مفصلی با آقای منفردزاده انجام داده بود. گفت‌وگوهای مناسب که البته تا تدوین و انتشار در قالب کتاب کار زیادی داشتند. وقتی کار به من سپرده شد، با وجود خوشحالی بسیار که انجام این کار زودتر از آنچه فکر می‌کردم، ممکن شده است، لازم بود که از همه‌ی این عزیزان درخواست کنم تا اجازه دهند کار به سلیقه‌ی من به سرانجام برسد. خوشبختانه هم آقای زراعتی، هم آقای ظهیری، موافق این مسئله بودند. حتا چگونگی اعلام سهم‌شان در این کار را هم به من سپردند که از نظر من این پذیرش، در این جهان پسران بدانتگاری، فقط از ذهن بالغ ایشان می‌آید؛ بنابراین دستمایه‌ی نخستین، سه گفت‌وگویی بود که منفردزاده با زراعتی و ظهیری و خود من انجام داده بودند. در نتیجه سهم آن‌ها تا همین مقطع بود که همین جاز ایشان و لطف‌شان بار دیگر سپاسگزار می‌کنم.

رضایی: اگر کتاب و روزان را میانبری به شناخت موسیقی نوین ایران بدانیم و ثمره‌اش یک کارنامه در مجلد نخست تازه چاپ‌شده‌ی اسفندیار منفردزاده باشد، این طور برمی‌آید که سلسله‌ی این کتاب‌ها از ناصر چشم‌آذر تا منفردزاده، تو را در مقام یک پژوهشگر تاریخ «ترانه نوین» قرار داده است که در پی کشف حقیقتی گمشده می‌گردد.

البته این سه کتاب به «ترانه‌ی نوین» محدود نمی‌شوند. شاید این ذهنیت از بخش‌های مهم کتاب و روزان یا نوشته‌هایم در فضای مجازی

روایت منفردزاده از محدودیت‌ها و کوشش‌هایش برای یادگیری موسیقی، در این شعر احمد رضا احمدی فشرده شده است: «من تمام پله‌ها را که به عمق گندم می‌رفت / گرسنه رفتم.»



واقعیت، بلکه از جنس شعر و احساس خواهد شد. اصلاً نمی‌شود از آقای کیمیایی انتظار داشت که از رفقایش تعریف نکند. مورد بعدی هم شناخت از نثر کم‌نظیر آقای کیمیایی بود که پر از انفجارهای هنرمندانه است. پس مقدمه‌ی آقای کیمیایی می‌توانست در پیچه‌ی آشنایی مخاطب با سوزهی اصلی باشد، از زاویه‌ای متفاوت از آنچه متن کتاب به آن می‌نگرد؛ اگر کتاب دنبال پژوهش، بسترشناسی، تاریخ‌نگاری و جزئی‌نگری است، نوشته‌ی آقای کیمیایی همه‌ی سوزه را یک‌باره پیش چشم مخاطب می‌آورد. با وجود این پیش‌زمینه، صادقانه عرض می‌کنم که انتظار چنین نوشته‌ای را نداشتم. هر چند وقتی که پیگیر نوشته می‌شدم، آقای کیمیایی می‌گفتند «در فکرش هستم»، تا این که یک روز



مسعود کیمیایی

جایگاه درست برای نام آقای کیمیایی در این کتاب همین «مقدمه» بود. وقتی بنامست آقای کیمیایی در مورد منفردزاده صحبت کند، به واسطه‌ی آن امتیاز رفیق‌بازی بی‌نظیری که ایشان از آن بهره‌مند است، گفته‌هایش نه از جنس تحلیل واقعیت، بلکه از جنس شعر و احساس خواهد شد. اصلاً نمی‌شود از آقای کیمیایی انتظار داشت که از رفقاییش تعریف نکند.

تماس گرفتند و دو صفحه‌ی ابتدایی نوشته‌شان را خواندند. گویی یک فیلم سینمایی پیش‌تر دیده‌شده را به نثر شاعرانه نوشته‌اند. بخش دوم هم که در حضور شما خوانده شد. تا این که یک روز گفتند: «می‌توانم تا هر وقت که بخواهم نوشتش را ادامه بدهم، اما فکر کنم تمام شد.»

خزیمه: یادم هست که همان روز هم خودت به آقای کیمیایی گفתי هر جای این مطلب که نقطه بگذار بد از نظر من عالی است.

بله! اما با وجود این که در نگاه نخست نوشته‌ی آقای کیمیایی متنی در بزرگداشت رفیقش به زبان شاعرانه می‌نماید، در نگاه دقیق‌تر، مشخص می‌شود که بر مبنای ساختار اپیزودیک، این نوشته کلیت زندگی منفردزاده را به طرفت از پیش چشم گذرانده است. گویی یک فیلم را با دور تند شاهد هستیم.

خزیمه: اصلاً، من فکر می‌کنم چنان گذری بر زندگی یک نسل از هنرمندان است.

بله! زندگی نسلی از هنرمندان با محوریت اسفندیار منفردزاده که چگونه با تلاش و کوشش پیگیری موانع را کنار زدند و نوگرایی کردند...

خزیمه: که خیلی هم سینمایی روایت شده است...

دقیقاً در انتها وقتی به امروز می‌رسد، می‌گوید: «دل‌م با این که در تلفن بینمت، نیست.» با این جمله ما را به امروز می‌آورد و بعد آرزو می‌کند: «دوباره جلوی ارکستر، دست علامت شروع بدهد.» از این زیباتر؟

رضایی: یک سؤال الان به ذهنم رسید. آیا می‌توان کیمیایی را جدا از همسایگی و رفاقت، اولین آموزگار اسفندیار منفردزاده دانست؟

به گمانم، بله! خود منفردزاده هم در متن کتاب گفته که «خوب دیدن» را از کیمیایی یاد گرفته است که برای پرورش ذهن یک هنرمند اصل کار است. همچنان که در جلسات نمایش فیلم قیصر و گوزن هادر هفته‌ی فرهنگی «استراسبورگ» که هر دوی آن‌ها هم حضور داشتند، اسفندیار منفردزاده چندبار دیگر هم به این مسئله اشاره کرد.

خزیمه: کتاب تو هم فارسی بسیار پاکیزه‌ای دارد که می‌دانم از خودت می‌آید که کتاب خواننده‌ی بعد از دوست و پر استارت. کار جالبی هم که کردی آن انتخاب شعرها هست در ابتدای هر فصل. این انتخاب شعرها از سلیقه‌ی شعری خودت می‌آید یا فقط می‌خواستی از اشعار رفقای شاعر منفردزاده، اشعاری را هماهنگ با جهانش انتخاب کنی؟

من به پیروی از آموزگار انتم در انتخاب واژه‌ها و سواص دارم و دقت در این کار را هم وظیفه‌ی هر نویسنده‌ی می‌دانم. به‌ویژه آن نویسنده‌ی که در یک زمینه‌ی تخصصی کار می‌کند. او باید در نوسازی و پالایش مداوم زبان و ترکیب‌ها و اصطلاحات آن زمینه‌ی تخصصی مشارکت داشته باشد. همانند کوشش ارزشمندی که برخی منتقدین سینمایی پیگیر آن بوده‌اند. متأسفانه به خاطر کم‌توجهی تاریخی به ارزش‌های هنری «ترانه» و همچنین دشواری نقدنویسی بر موسیقی و ترانه، این عرصه از

دیدگاه انتقادی بسیار کم‌بهره بوده است. در نتیجه تمرینی هم برای یافتن زبان انتقادی برای آن نداشته‌ایم و در همان گام نخست، یعنی تفاهم سر کلیدواژه‌ها و اصطلاحات مبنایی باقی‌مانده‌ایم. مادامی که تفاهمی سر ترکیب‌ها و واژه‌ها شکل نگیرد، زبان گفت‌وگو و انتقاد هم موضوعیتی نخواهد داشت. در مورد آن چیزی هم که شما از آن به عنوان «فارسی تمیز» یاد کردید، باید عرض کنم، اگر به آن رسیده باشیم، من و دوست و پر استارم، سامان آزادی فقط می‌توانیم بابت انجام وظیفه‌مان خوشحال باشیم. این نه تنها از آن دست مسائلی نیست که به خاطر آن کسی بر کسی منتی داشته باشد، بلکه بر خوردار نشدن از آن است که باید باعث شرمندگی شود. هر چند که این روزها، نابلدی زبان مادری، مایه‌ی تفاخر و در مقابل، توجه به آن هم نوعی افاده محسوب می‌شود. در راه انجام وظیفه برای هر چه درست‌تر نوشتن زبان مادری‌مان، من این شانس را دارم که از مهارت و تخصص دوست نویسنده‌ام، سامان آزادی که با وسواس، نوشته‌های من را در دو کتاب درباره‌ی منفردزاده و واروژان

منفردزاده در متن کتاب گفته که «خوب دیدن» را از کیمیایی یاد گرفته است که برای پرورش ذهن یک هنرمند اصل کار است. همچنان که در جلسات نمایش فیلم «قیصر» و «گوزن‌ها» در هفته‌ی فرهنگی «استراسبورگ» که هر دوی آن‌ها هم حضور داشتند، اسفندیار منفردزاده چند بار دیگر هم به این مسئله اشاره کرد.

و پر استاری کرده، بهره‌مند باشم.

خزیمه: و در مورد شعرهایی که برای ابتدای هر فصل انتخاب کرده‌ای هم بگو.

این ایده از خود من بود. در واقع گسترش یافته‌ی همان کاری است که برای عنوان فصل‌های باران عشق و واروژان آغاز کرده بودم. آن‌جا هم عنوان فصل‌ها به نحوی انتخاب شده که هم ارتباطی با کارنامه‌ی هنری آن‌ها داشته باشد و هم روح و جان مایه‌ی آن فصل را در بر گرفته باشد. ایده‌ام این بود که جدا از رضای سلیقه‌ی شخصی، در انتخاب مناسب عناوین، نشانه‌هایی را هم به مخاطب به نسبت آگاه‌تر کتاب رد کرده باشم تا او هم با کشف پیوند میان این انتخاب‌ها و فحوای فصل‌های متناظر با آن، رهیافت عمیق‌تری به مطالب داشته باشد. در کتاب باران عشق تا حدی این ایده پیش رفت و در کتاب واروژان با عناوین انتخابی از کلام ترانه‌های کارنامه‌ی خود او اجرای بهتری گرفت. در کتاب شناسنامه‌ی منفردزاده از تجربه‌های قبلی گذشتم. جدا از انتخاب عنوان فصل‌ها، خواستم که با انتخاب یک شعر در ابتدای هر فصل، دیدگاه خودم را هم در مورد جان مایه‌ی آن فصل بیان کرده باشم. دیدگاهی که به ضرورت دوری از قضاوت شخصی و پایبندی به زبان پژوهش در تمام متن کتاب، فرصت و امکان بروز پیدا نکرده است.



فرشید مثقالی

او در طراحی چهره‌ی منفردزاده برای جلد کتاب از رنگ‌های مختلف استفاده کرده که چرایی آن برای خودم هم جالب است. می‌دانم که فرشید مثقالی و منفردزاده از زمان همکاری در «کانون» رفاقتی داشته‌اند و چه بسا این شناخت پیشینه‌دار، مبنای این طراحی رنگ در رنگ بوده باشد.

سعی هم بر این بود که انتخاب‌ها در گستره‌ی جهان خود منفردزاده باشد. او سلیقه‌ی شعری ارزشمند و درک بالایی از ادبیات دارد که کیفیت آن در نوشته‌ها، با انتخاب اشعاری که برای ترانه انجام داده و همچنین تلفیق آهنگ با کلام بروز پیدا کرده است. جدا از این رفقای اشعاری هم دارد که با آن‌ها زندگی نزدیکی داشته است. مورد علاقه‌ی منفردزاده همچون مولانا، احمد شاملو و سهراب سپهری و همچنین رفقای شاعرش مانند احمد رضا احمدی، مسعود کیمیایی و شهیار قنبری، تجربه‌ی زیسته‌ی منفردزاده را به جهان شعری ایشان پیوند بزنم. در واقع شواهدی برای آن علاقه و این رفاقت‌ها پیدا کنم. به عنوان نمونه به گمان خودم روایت منفردزاده از محدودیت‌ها و کوشش‌هایش برای یادگیری موسیقی، در این شعر احمد رضا احمدی فشرده شده است: «من تمام پله‌ها را که به عمق گندم می‌رفت / اگر سینه رفتم.» اما در عمق همه‌ی این انتخاب شعرها، همچنان یک بازی کلامی و کدگذاری میان من و مخاطب جریان دارد تا وقتی او آن‌ها را کشف می‌کند، شبیه دو غریبه‌ای شویم که با یک لبخند از کنار هم می‌گذریم و به اشاره به هم می‌فهمانیم که هم را فهمیده‌ایم.

خزیمه: شاهد کنجکاوی‌های تو درباره‌ی طراحی جلد روی نوار کاست‌ها یا صفحه‌ی گرام‌ها بوده‌ام. این بار هم مثل کتاب واروژان به سراغ فرشید مثقالی رفته‌ای.

این را از شانس رفاقت با دوست خوش سلیقه‌ام، علی بختیاری دارم. او بود که در خواست مرا برای کتاب واروژان خدمت فرسید مثقالی رساند و پیگیر انجام آن شد. نتیجه‌ی آن، چه از نظر فرمی که به کتاب داد، چه آن معنایی که از آن زاییده شد، در خشان بود. این که همچون خود کتاب واروژان که از کنار هم چیدن بریده‌هایی از زندگی‌اش، به شناخت نام‌های او رسیده، در طراحی فرسید مثقالی هم، از کنار هم قرار گرفتن خطوطی با اندازه و قطرهای متفاوت، چهره‌ی واروژان احیا شده است. در مورد جلد کتاب شناسنامه‌ی منفردزاده هم باز از علی بختیاری درخواست کردم تا خواهش مرا به آقای مثقالی برساند. نکته‌ی قابل توجه این است که ایشان در طراحی چهره‌ی منفردزاده از رنگ‌های مختلف استفاده کرده که چرایی آن برای خودم هم جالب است. پیگیر پاسخ آن هم نیستم، ذهن هنرمند را بهتر است از دور ببینیم و لذت ببریم. فقط می‌دانم که فرشید مثقالی و منفردزاده از زمان همکاری در «کانون» رفاقتی داشته‌اند و چه بسا این شناخت پیشینه‌دار، مبنای این طراحی رنگ در رنگ بوده باشد.

خزیمه: چه عالی! ما هم منتظر انتشار دفتر‌های بعدی این کتاب هستیم. ممنون از تو بابت این گفت‌وگو!